

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۵ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۳۸

قصائد

-۳۴-

## در وصف شهزاده محمود

در میان بحر و بر، بی‌پای دائم در سفر  
باطنش چون باطن بدگوه‌ران، پر شور و شر  
سر نباشد بیش از یک، لیک دارد هشت سر  
گه مطول چون خدنگ، و گه مدور چون سپر<sup>۱</sup>  
گنجها را مالک، و او را نه حاجت سیم و زر  
صد هزاران خلق را سازد چو قارون معتبر<sup>۲</sup>  
زخم او مهلک‌تر از تیری، که آید بر جگر  
عهد خود را نشکند، و بر بشکندش فرق سر

چیست آن سیاح، کز وی نیست خالی بحر و بر  
ظاهرش چون ظاهر زیبارخان، پر خط و خال  
پا ندارد هیچ بر تن، لیک دارد پنج پای  
گه مجعد چون کمند و گه معوج چون کمان  
آدمی را دشمن، و دشمن ازو بی‌خان و مان  
گر در گنجینه خود برگشاید، یک زمان  
عهد او محکم‌تر از سدی، که باشد از رخام  
گر به افسون و فریب آرد کسی عهدش به دست

<sup>۱</sup> الف. سپهر

<sup>۲</sup> "معتبر": لغتاً در معنای "با اعتبار"، مگر در عرف زبان دری ما و بالخاصه دری کابلی، در معنای "ثروتمند" و "پولدار"

گفتن نامش چه حاجت، هرکسی داند که چیست  
اختر تابان مشرق، شهریار شرق و غرب  
نیر<sup>۳</sup> برج شهی، شهزاده محمود آن، که هست  
ای شکوه خان و خاقان، نزد جاهت مستعار  
چرم کیوان بر حصار احتشامت دیده بان  
ضعف و ذلت یافته از جود تو، دریا و کان  
از حوادث گشته شش جانب به دورانت، مصون<sup>۵</sup>  
چون فتد کلک تو در جنبش، شود لرزان محیط  
گر به چشم تربیت بر کوه و صحرا بنگری  
آتش قهـــــر ترا، پیش از نیاید آب حلم  
تا در افواه و اُسُن<sup>۶</sup> باشد، حدیث روز و شب

چاکران بارگاهت از شهان بگرفته گنج

حاسدان عز و جاهت مارسان، کوبیده سر

<sup>۳</sup> "نیر" (به فتح اول و تشدید و کسر دوم): کلمه عربی و در معنای "درخشنده"؛ درینجا مراد از "چراغ" باشد، که برج را روشن کند.  
<sup>۴</sup> "استر"؛ یعنی "استر"

<sup>۵</sup> "مصون" (به تشدید واو) در معنای "مأمون و مطمئن" (صیانت شده). وطنداران ما آن را "مصئون" نوشته و تلفظ می کنند، که غلط است!!!

<sup>۶</sup> الف. دلش. و در شرح "لسن"، که یا باید به کسر اول و فتح دوم باشد، یا به ضمّین، تا از آن به حیث جمع مکسر "لسان" معنای "لسانها" گرفته شود؛ به فحوای کلمه معطوفش - "افواه" - که جمع "فوه" و در معنای "دهانها"ست. شاعر ترکیبات عربی را به قوت تسلط بر صرف عربی، ساخته و استعمال می کند، که در کتب لغت عربی سراغ نمی شوند. اینست، که در زمینه باید حکمی معقول صادر شود، تا لفظ و مفهوم را تضمین و توجیه نماید. (مصحح پورتال)